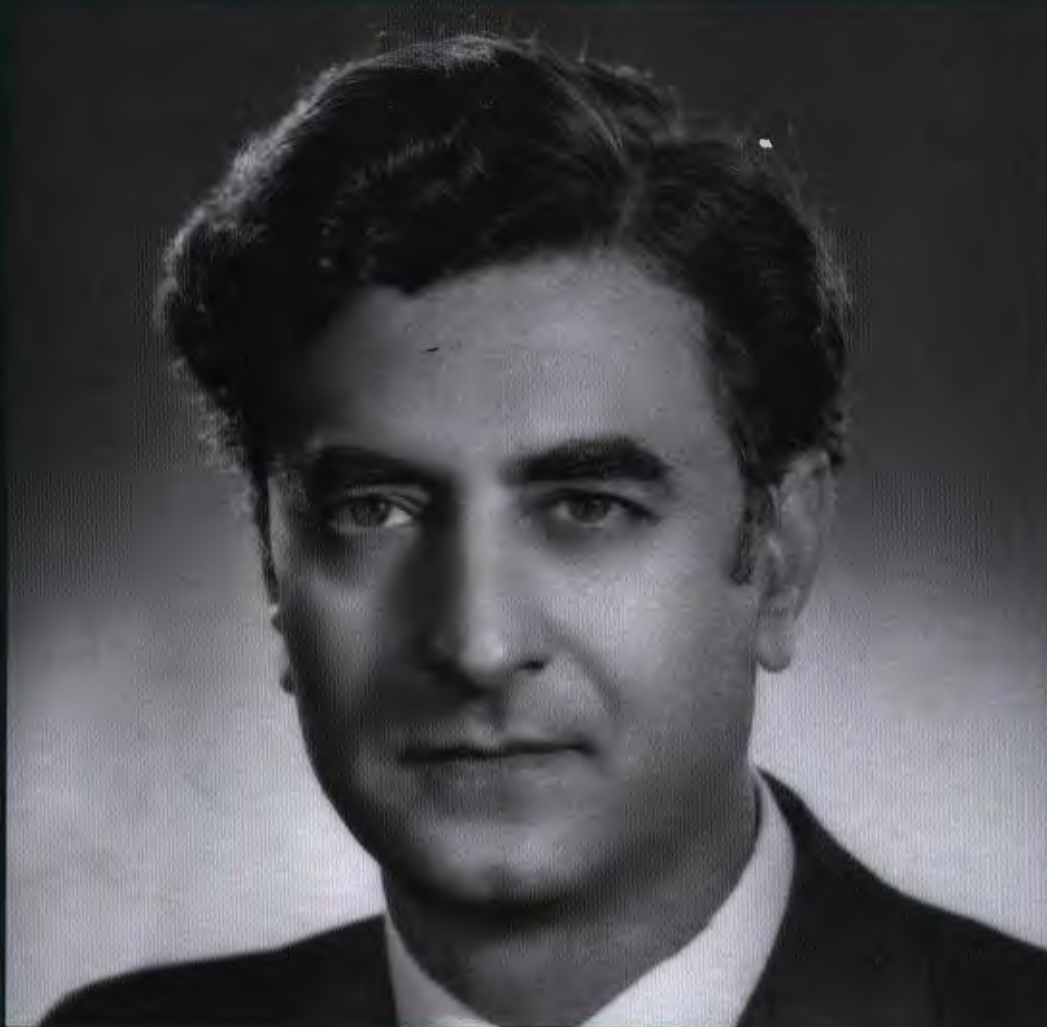


بخارا

شماره ۱۱۵. آذر - دی ۱۳۹۵. پانزده هزار تومان

• ژاله آموزگار • عبدالحسین آذرنگ • محمود آموزگار • پرسا احدیان • محمد استعلامی • ایرج افشار • منوچهر انور • محمد ابراهیم باستانی پاریزی • محمدرضا باطنی • سیروس پرهام • نصرالله پورجوادی • محمد ترکمان • ابراهیم تیموری • مسعود حسینی پور • جلال خالقی مطلق • بهاءالدین خرمشاهی • کریستوفر دوپلیک • جلیل دوستخواه • هاشم رجبزاده • سحر رحمتی • زهره زرشناس • داریوش شایگان • محمدرضا شفیعی کدکنی • میلاد عظیمی • ابراهیم گلستان • سید مصطفی محقق داماد • کتایون مزدآپور • مصطفی ملکیان • یزدان منصوریان • محمدعلی موحد • مسعود میرشاهی • نادره نفیسی
و یادنامه بهرام فره‌وشی





در این شماره می خوانید:

زبان فارسی

- ۶ حمد یا حمدالله مستوفی / محمدرضا شفیعی کدکنی

زبان شناسی

- ۱۲ کلمات تیره و شفاف: بحثی در معنی شناسی / محمدرضا باطنی

نشر و تمدن

- ۳۴ نشر و تمدن (۱) / عبدالحسین آذرنگ

نقد ادبی

- ۴۴ با «هجونامه» چه باید کرد؟ / جلال خالقی مطلق

شب مثنوی و قرآن مجید

- ۶۲ گزارش شب مثنوی و قرآن مجید / پریسا احدیان
۶۴ هدایت و ضلالت / سیدمصطفی محقق داماد
۶۷ قرآن و مثنوی / محمدعلی موحد
۸۰ مصادیق متن ها / مصطفی ملکیان

عصیان دیگری (گفتاری دربارهٔ ژان بودریار) / داریوش شایگان ۹۰

قلمرنجه

قلمرنجه (۳۴) / بهاءالدین خرمشاهی ۹۹

تاریخ قاجار

امین السلطان، صدراعظم ناصرالدین شاه / ابراهیم تیموری ۱۰۹

در حواشی کتاب دو ایران

در حواشی کتاب در ایران (۵) / محمود آموزگار ۱۲۳

یادنامهٔ بهرام فره‌وشی

- ۱۲۹ دربارهٔ یادنامهٔ بهرام فره‌وشی / علی دهباشی
- ۱۳۳ گزارش شب دکتر بهرام فره‌وشی / پریسا احدیان
- ۱۳۷ فره‌وشی ایران زمین / نادره نفیسی
- ۱۴۳ کتابشناسی دکتر بهرام فره‌وشی
- ۱۵۰ وجودی با ابعاد گوناگون فکر و اندیشه / هما گرامی (فره‌وشی)
- ۱۶۳ یادی از بهرام فره‌وشی / ایرج افشار
- ۱۶۶ میان هستی و نیستی / داریوش شایگان
- ۱۶۹ استاد و پژوهشگری دلباختهٔ ایران / ژاله آموزگار
- ۱۷۵ ذکرش بخیر / کتابون مزدآپور
- ۱۸۲ استادی مهربان و نرم‌خو / زهره زرشناس
- ۱۸۶ به یاد دوست / محمد امین ریاحی
- ۱۹۱ در سوگ بهرام فره‌وشی / جلیل دوستخواه
- ۱۹۵ مهربان و فروتن بود... (مصاحبه با موبد دکتر رستم وحیدی)
- ۲۰۸ هزار نکته باریکتر ز مو / محمد ابراهیم باستانی پاریزی
- ۲۱۸ سرود مروارید و عرفان ایرانی / مهران کندری

به دموکراسی خوش آمدید / کریستوفر دورلیگ / سیما سلطانی ۲۳۰

یادداشت‌ها

۲۵۰ یادداشت‌ها (۱) / محمد ترکمان
تعطیلی روزنامه‌ها در ایام تعطیل (۲۵۰) / عکسی از یک نسخه «مملکت بی نقشه و بی هدف» (۲۵۲) / آسیب‌شناسی مجالس محرم و... از دیدگاه آیه‌الله محمد یزدی (۲۵۳) / کوچ کوچ (۲۵۵) / دکتر عبدالحسین دانشپور (۲۵۸) / سخن درست و شجاعانه ابوالحسن ابتهاج به شاه (۲۶۰) / رئیس دفتری که نخواست گزارشگر ساواک شود (۲۶۲) / نکته‌ای که دکتر پولاک اتریشی (۲۶۸) / اصرار شاه به اخراج طرفداران دکتر مصدق از سازمان برنامه و مقاومت ابتهاج (۲۷۰)

گفت‌وگو

گفت‌وگو با دکتر محمد استعلامی / ساجده سلیمی ۲۷۷

از چشمه خورشید

۲۹۱ از چشمه خورشید (۴۱) / هاشم رجب‌زاده
وصف عروسی شاهانه در سفرنامه ایران خبرنگار ژاپنی (۲۹۱) / اعلام تمایل امپراتور ژاپن به کناره‌گیری (۲۹۵) / یادبود کشته شدگان جنگ در اوکیناوا (۲۹۶) / رئیس جمهور فقیر محبوب (۲۹۸) / وصف کیوتو در سفرنامه ژاپن مهدیقی هدایت (۳۰۰) / ماشین در ایران (۳۰۵) / ناگاساکی پس از ۷۱ سال (۳۰۶) / آلبوم عکس از اهالی کوچک‌ترین شهر ژاپن (۳۰۷) / یادی از شادروان عباس کیارستمی (۳۱۱)

آورده‌ها

۳۱۷ آوین‌ها (۳۶) / میلاد عظیمی
کلمه طیبه (۳۱۷) / در هجوم منتقدان (۳۱۹) / نکته‌ای در شعر حافظ (مضمون‌سازی با نام غلامان ۱) (۳۲۵) / «شان مجله سخن» از نظر مجتبی مینوی (۳۳۱) / تقی‌زاده از نگاه احسان یارشاطر (۳۳۳) / بر مدار مهر ایران (۳۳۵) / نکته‌ای در شعر حافظ (مضمون‌سازی با نام غلامان ۲) (۳۳۷) / مستوفی الممالک چرا به رضا شاه عبا هدیه داد؟ (۳۳۹) / ارزیابی دکتر احسان یارشاطر از «دیکتاتوری» رضا شاه (۳۴۰)

یاد یار مهربان

۳۴۲ یاد یار مهربان (۷) / مسعود میرشاهی
سه مغ پاریسی، آغاز سال مسیحی و ستاره بتهلم (۳۴۲) / بدنبال گیاه مقدس هوم و یا سومه در کوه‌های

زرفشان تاجیکستان (۳۴۹)/ نظر علی، نقاش دوره قاجار؟ (۳۵۳)/ پرنده کوچک نیشابور (۳۶۰)/
میناتورهای بهزاد در ظفر نامه تیموری و جناب «توماس واکر ارنولد» (۳۳۳)/ امین الله حسین یکی از
افتخارات ایرانی هادرجهان (۳۷۰)/

جایزه نوبل ادبیات

حمیرا و باب دیلن / نصرالله بورجوادی ۳۷۷

پوی جوی مولیان

ورارود و یاران مهربان (۹)/ مسعود حسینی پور ۳۸۰
سیدرضا علی زاده سمرقندی، فرهیخته ایرانی تبار (۳۸۰)/ هدیه، فرهیخته بخارایی (۳۹۴)

یادداشت‌های یک کتابدار

یادداشت‌های یک کتابدار (۱۲)/ یزدان منصوریان ۴۰۴
لذت شنیدن موسیقی عکس (۴۰۴)/ اوره کار گروهی و احترام به خرد جمعی (۴۰۶)/ تلقی هرمنوتیک
از مفهوم مطالعه (۴۰۸)/ خواندن و نوشتن از نگاه نقاشان (۴۱۲)/ اطلاع‌جویی و اطلاع‌یابی در بافت
(۴۱۶)

شب همایون صنعتی

گزارش شب همایون صنعتی / زهرا ناطقیان ۴۲۱
خاطراتی از همکاری با مؤسسه فرانکلین / سیروس پرهام ۴۲۷
شاعری نه با کلمات... / منوچهر انور ۴۳۱
نابغه! / سیروس علی نژاد ۴۳۴
با میراث او چه کردیم؟ / محمود آموزگار ۴۴۰
برو یک مدیر خوب بیاور، کارت راه می‌افتد... / میلاد عظیمی ۴۴۸
وقت ندارم به پشت سرم نگاه کنم / مجتبی میرطهماسب ۴۶۹
آنجوری که کوک شده بود / ابراهیم گلستان ۴۷۲

معرفی کتاب

تلاش زنی برای نجات آثار اوسیب ماندلشتام / مریم مرادخانی ۴۷۹
زنان در شاهنامه / سحر رحمتی ۴۸۲

زبان فارسی

• حَمْدُ يَا حَمْدُ اللَّهِ مُسْتَوْفَى؟ / محمدرضا شفیعی کدکنی

در باب نام مورخ بزرگ و ادیب برجسته‌ی ایرانی در پایان قرن هفتم و آغاز قرن هشتم، این پرسش همیشه مطرح بوده است که کدام یک ازین دو نام، درست است: آیا صورت مشهور - که حَمْدُ الله مستوفی است - درست است یا حَمْدُ مستوفی؟ این روزها چاپ تازه‌ای از تاریخ گزیده به اهتمام استاد محمد روشن نشر یافته است که ایشان در مقدمه‌ی خود همان حَمْدُ الله را به استناد منابع معاصر ما از قبیل لغت‌نامه‌ی دهخدا و دایرة‌المعارف فارسی مصاحب ترجیح داده‌اند و بر پشت جلد کتاب نیز حمدالله مستوفی را نهاده‌اند. (روشن، ۱۳۹۵)

پیش از آنکه دلایل ترجیح هریک از این دو نام را بررسی کنیم این پرسش را مطرح می‌کنیم که در سراسر ایران بزرگ و حتی در سراسر جهان اسلام، تا قرن هشتم - که روزگار مؤلف تاریخ گزیده است - آیا کسی نام فرزند خود را حَمْدُ الله نهاده است؟ پاسخ این است که هرگز چنین نام‌گذاری در تاریخ فرهنگ ایران و اسلام وجود نداشته است و هرچه هست، همه جا، حَمْدُ است نه حَمْدُ الله.

شادروان دکتر عبدالحسین نوایی نخستین ناشر ایرانی تاریخ گزیده، در مقدمه‌ی خویش می‌گوید: «ترکیب حَمْدُ الله به هیچ وجه مشابه سایر اسامی مردم آن زمان نیست و دور نیست که به قیاس اسامی برادران وی - نصرالله و فتح الله - او را حَمْدُ الله خوانده باشند.» (نوایی، ۱۳۶۲: یا) در متن تاریخ گزیده نیز مؤلف از خود

به عنوان «بنده‌ی حقیر حمد بن ابی بکر بن حمد بن نصیر مستوفی قزوینی» (نوایی، ۱۳۶۲: ۲) نام می‌آورد.^(۱)

همین آمدن حمد در نام نیای او خود گواهی روشن است برین که نام او نیز حمد بوده است با این همه بحث را می‌توان قدری گسترده‌تر کرد.^(۲)

هر کسی با متون تاریخی و ادبی فارسی و عربی که چاپ‌های مَفهرسی دارند، سروکار داشته باشد در اندک زمانی متوجه می‌شود که نام‌گذاری به نام حمدالله، تا روزگار مستوفی در هیچ سندی دیده نشده است. یکی از گسترده‌ترین اسناد در باب نام‌ها و جامعه‌شناسی نام‌ها در جهان اسلام، کتاب تاریخ الاسلام ذهبی است که نام‌های رایج در جهان اسلام را از قرن اول هجری تا قرن هشتم که روزگار حیات شمس‌الدین ذهبی (متوفی ۷۴۸) بوده است آیینگی می‌کند و به ما نشان می‌دهد.^(۳)

در یک نگاه به فهرست دقیق و بسیار منظمی که توسط استاد بشار عواد، مصحح دانشمند کتاب - یا زیر نظر او - فراهم شده است ما می‌بینیم که تمام نام‌های موجود درین هشت قرن حمد است. از حمد بن احمد بن حسین اصفهانی تا حمد بن نصر بن احمد همدانی، که حدود سی و پنج تن از رجال و دانشمندان را بدین نام یاد می‌کند و در میان ایشان حتی یک حمدالله وجود ندارد. اینان، یا اکثریت ایشان، برخاسته از جغرافیای ایران بزرگ‌اند. (هروی، همدانی، کرمانی، اصفهانی، رویانی، رازی، آملی و جوزجانی) البته چند تن مصری هم در میان ایشان دیده می‌شود. البته مصحح دانشمند تمام این حمدها را حمد مشکول کرده است.

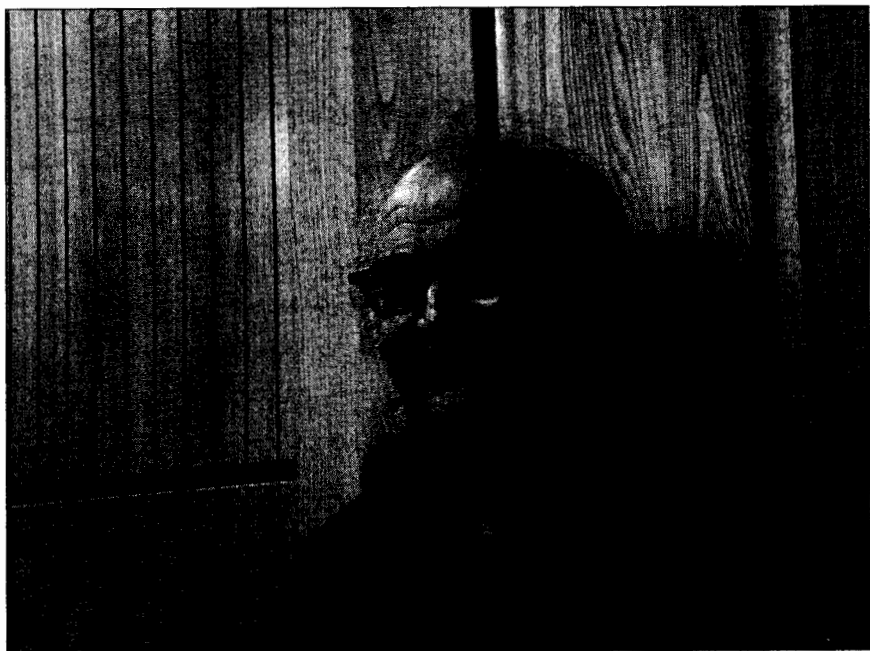
در فهرست دو تحریر متفاوت از تاریخ نیشابور عبدالغافر فارسی (۵۴۹-۵۵۱) نیز هرچه داریم حمد است، سه تن (عبد الغافر بن اسماعیل الفارسی، ۱۳۹۱: ۸۹۹) و دو تن (الحافظ ابو الحسن الفارسی، ۱۳۸۴: ۴۷۵) حافظ سلفی اصفهانی (متوفی ۵۷۶) در معجم السفر خویش، از هشت تن به نام حمد نام برده است و هیچ یادی از حمد الله نکرده است (السلفی، ۱۴۱۴: ۵۴۶).

حاکم نیشابوری، محدث بزرگ قرن چهارم (۳۲۱-۴۰۵) نیز در تاریخ نیشابور خود که نام و عناوین حدود دو هزار و هفتصد تن از رجال و دانشمندان نیشابوری یا مرتبط با نیشابور را یاد کرده است از هیچ حمدالله نامی یاد نکرده است و در شرح

(۱) البته نسخه‌بدل‌ها به صورت حمد الله احمد بن ابی بکر / و حمدالله بن ابی بکر حمد الله بن نصر/ ثبت شده است که جدید است.

(۲) چند نفر حمد در متن مستوفی وجود دارد: شمس‌الدین حمد و قطب‌الدین حمد ولی حمدالله ندارد (نوایی، ۱۳۶۲: ۸۰۲).

(۳) در باب یکی از چشم‌اندازهای جامعه‌شناسی نام‌ها در اسلام مراجعه شود به مقاله‌ی ما با عنوان «جامعه‌شناسی نام‌ها در تاریخ اسلام» در کتاب با راست قامتان پهنی اندرز (یادنامه شادروان استاد حسین علی راشد) به کوشش جعفر پژوم، تهران، سخن.



• دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی (عکس از: مجتبی سالک)

زندگی ابو احمد محمد بن عبدالوهاب بن حبیب بن مهران نیشابوری، ادیب و فقیه بزرگ عصر می گوید وی خردمندترین مشایخ ما بود مُلقَّب به «حَمَد» و دلیل آن هم این است که در سرزمین ما، به ویژه در نیشابور، خداوندان ثروت و اشراف، اولاد خود را اگر نامش محمد باشد به «حَمَد» و «حَمَش» ملقب می دارند به نشانه‌ی عزّت و نشانه‌ی مهربانی بر ایشان و بدین گونه «محمّد» را «حَمَد» و «حَمَش». و جزیین‌ها می خوانند. (حاکم، ۱۳۷۵: ۷۹، ۹۸، ۲۵۱)

علی بن زید بیهقی، معروف به ابن فُندُق (۵۶۵-۴۹۳) نیز در کتاب تاریخ بیهق که آن را در ۵۶۳ تالیف کرده است، در شرح حال ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن محمد بیهقی مغیثی می گوید وی اهل دیه مغیثه بوده است. و وزیر کاشغر الفضل بن حمک ازین دیه بوده است و این ابراهیم بن محمد مغیثی جدّ امام سدیدالدین ابراهیم مغیثی است که امروز مفتی خراسان است و هو الأمام الزاهد سدید الدین ابواسحاق ابراهیم بن الأمام علی بن حمک بن ابراهیم بن الحسین بن حمک بن احمد بن ابی اسحاق ابراهیم بن محمد البیهقی المغیثی است... حاکم ابو عبدالله الحافظ در تاریخ نیشابور یاد کند که اهل نیشابور و نواحی آن محمد را از طریق تعظیم و عزّ حمک^(۱) خوانند و

(۱) بنابر نوشته‌ی صاحب طبقات ناصری در زبان مردم ناحیه‌ی غور (در افغانستان کنونی) مردمان محمد را حمد گویند» (نوابی، ۱۳۶۲: یا)

حَمْش خوانند. (ابن فندق، بی تا: ۱۵۱)

شمس‌الدین ذَهَبی، در شرح حال حَمْش بن عبدالرحیم نیشابوری زاهد که نامش محمد بوده است (متوفی ۲۷۵) می‌گوید: و حَمْش: مُسَكَّنٌ (ذهبی، ۱۴۲۴: ۱۴/۴۴۳)، یعنی نام حَمْش تسکین یافته است. بنابراین قاعده، ظاهراً، این تبدیل - یعنی تغییر - محمد به حمک/ حَمْش/ حَمَد، تسکین، نامیده می‌شده است.

نکته قابل یادآوری این است که استاد بشار عَوَّاد حَمْش به سکون میم مشکول کرده است ولی باید حَمْش باشد. در نظام آوایی فارسی و دیگر زبان‌های ایرانی، حمد و حمک و حَمْش (به سکون) قابل تلفظ نیست و مردم آن را حمدی، حمکی و حمشی خواهند کرد.

اما صورت حَمْدالله به عنوان نام، ظاهراً قرن‌ها بعد به قرینه‌ی شکرالله ساخته شده است که در قرون متأخر نام بسیار رایجی است و در قرن هفتم یک نفر شکرالله بن عبداللطیف خوارزمی اصفهانی^(۱) (متوفی ۶۴۳) در فهرست اعلام تاریخ الاسلام ذهبی دیده می‌شود و از قرن دهم، به بعد حمدالله را نیز در میان نام‌گذاری‌های آسیای صغیر و قلمرو دولت عثمانی، گاه، می‌توان یافت مثلاً حمدالله بن آق شمس‌الدین (متوفی ۹۱۴ یا ۹۰۹) که وی را به نام «حمدی» می‌خوانده‌اند و یکی از سرایندگان لیلی و مجنون به زبان ترکی بوده است.

این مسأله که صاحب تاریخ گزیده، از چه زمانی حَمْدالله خوانده شده است خود نیاز به جستجوی دیگری دارد. قزاین گواه است که حَمْد (برای کسانی که از صورت و تلفظ حَمَد آگاهی نداشته‌اند) خود به خود مضاف الیه‌ی از نوع «الله» را می‌طلبیده است. در کدکن ما هرکه نامش «مسیح» باشد مردم او را، خود به خود، «مسیحُ الله» می‌خوانند و این یک قانون موسیقایی در زبان است و در تمام زبان‌های جهان چنین تغییراتی را، در بعضی نام‌ها، مردم می‌دهند و در عمل پرهیز از آن امکان‌پذیر نیست. گویا تبدیل حَمَد به حَمْدالله (در مورد مؤلف تاریخ گزیده) در نیمه‌ی اول قرن دهم و در آثار نویسندگانی از نوع مؤلف حبیب السیر (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۶۸۲/۴)، ایجاد شده است. به هر حال نیاز به استقصای بیشتری دارد.

(۱) شکرالله جمال‌الدین بلغر (مقتول در ۸۱۰) مجمل فصیحی، فصیح خوافی مقدمه، تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۸۶ ج ۳/۱۰۲۸ و ۱۰۳۷

منابع و مأخذ:

- (۱) تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲، چاپ دوم.
- (۲) تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، به تصحیح محمد روشن، نشر موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران ۱۳۹۵.
- (۳) تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، لمؤرخ الاسلام شمس‌الدین محمد بن احمد الذهبي (المتوفی ۷۴۸ هـ / ق / ۱۲۷۴ م.) حَقَّقَهُ وَ ضَبَطَ نَصَّهُ وَ عَلَّقَ عَلَيْهِ الدكتور بشار عواد معروف، دارالغرب الاسلامی بیروت، الطبعة الأولى ۱۴۲۴ / ۲۰۰۳. در چاپ دیگر از این کتاب، که دکتر عبدالسلام تدمری، قبل از بشار عواد فراهم کرده است و به لحاظ بعضی تخریجات و ارجاعات دارای اهمیت است، فهرست‌ها، به تناسب هر مجلدی، استخراج شده است و همین اطلاع را به ما می‌رساند اما نه به راحتی چاپ بشار عواد. و نیز الکامل فی التاریخ، عز الدین ابوالحسن علی بن محمد المعروف بابن الأثیر، افسن چاپ C. J. Tornberg بیروت، دارصاد، ۱۹۶۵ جلد سیزدهم (الفهارس)
- (۴) المختصر من السیاق لتاریخ نیشابور، تألیف الحافظ ابوالحسن الفارسی (۵۲۹ - ۴۵۱ هـ.ق.) تحقیق محمد کاظم المحمودی، نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۴
- (۵) المنتخب من السیاق، (الحلقة الأولى من تاریخ نیشابور) عبدالغافر بن اسماعیل الفارسی، انتخاب الحافظ ابراهیم بن محمد الصریفینی المتوفی ۶۴۱ هـ.ق. حقه و علّق علیه محمد کاظم المحمودی، نشر سفیر اردهال، طهران ۱۴۳۳ / ۱۳۹۱ / ۲۰۱۳
- (۶) تاریخ بیهق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی (سال تألیف ۵۶۳ هـ ق) تصحیح استاد احمد بهمنیار، چاپ دوم، تهران، بی تا
- (۷) تاریخ نیشابور، ابوعبدالله حاکم نیشابوری (۴۰۵ - ۳۲۱ هـ ق.) ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، آگه، تهران، ۱۳۷۵
- (۸) معجم السفر، الحافظ ابو طاهر احمد بن محمد السلفی (المتوفی ۵۷۶ هـ ق.) تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت ۱۹۹۳ / ۱۴۱۴ [باید یادآوری شود که این چاپ دزدی آشکاری است از حاصل زحمات دکتر شیرمحمد زمان که در اسلام آباد پاکستان چاپ شده است: مجمع البحوث الاسلامیه العالمیه ۱۹۸۸/۱۴۰۸ حتی حروف چینی را هم عوض نکرده‌اند!]
- (۹) المولى حمدالله بن الشيخ شمس‌الدین (حمدی جلبی) بنگرید به الشقایق النعمانیة فی علماء الدولة العثمانیة تألیف عصام الدین احمد طاشکبری زاده (۸۵۷ - ۹۳۵ هـ ق) تصحیح و تحقیق سیدمحمد طباطبایی بهبهانی (منصور) نشر کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ۱۴۳۱ ق / ۲۰۱۰ م. / ۱۳۸۹ هـ ش
- (۱۰) حبیب السیر، غیاث‌الدین بن همام الدین خواندمیر نشر ختام، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۳

زبان شناسی

● کلمات تیره و شفاف: بحثی در معنی شناسی / محمدرضا باطنی

کلمات تیره و شفاف: بحثی در معناشناسی*

محمدرضا باطنی

۱۲

بخارا
سال هجدهم
شماره ۱۱۵
آذر - دی ۱۳۹۵

مقصود از کلمات شفاف آن دسته از کلمات است که از روی صدا یا ساخت آنها بتوان به معنی آنها پی برد یا معنی آنها را حدس زد. برعکس کلمات تیره به آن دسته از کلمات گفته می‌شود که تلفظ یا ساخت آنها ردپایی برای شناختن معنی آنها به دست ندهد. به بیان دیگر کلمات شفاف (transparent) آنهایی هستند که معنی آنها کاملاً یا تا حدی از ظاهر آنها پیداست، درحالی‌که کلمات تیره (opaque) آنهایی هستند که این خاصیت را ندارند.

از زمان‌های بسیار قدیم تا همین اواخر این بحث همواره در فلسفه زبان مطرح بوده و بارها به کشمکش‌های فلسفی سخت انجامیده است که آیا ظاهر کلمه با معنی آن ارتباط دارد یا نه. مثلاً آیا دلیلی دارد که به این صفحه که من جملات خود را بر آن نوشته‌ام در زبان فارسی «کاغذ» می‌گویند؟ آیا رابطه‌ای ذاتی بین ویژگی‌های این شیء خارجی و ویژگی‌های صوتی کلمه «کاغذ» وجود دارد که به این نام‌گذاری انجامیده است؟

فلاسفه یونان به دو گروه تقسیم می‌شدند: یک گروه طبیعت‌گرایان (naturalists) بودند که معتقد بودند بین لفظ و معنی کلمه پیوندی طبیعی وجود دارد و به این اعتبار کلمات خودبه‌خود بیان‌کننده و دربردارنده معنی خویش هستند؛ گروه دیگر

* این مقاله قبلاً در مجله سخن چاپ شده و با اندک تغییراتی در اینجا تجدید چاپ می‌شود.

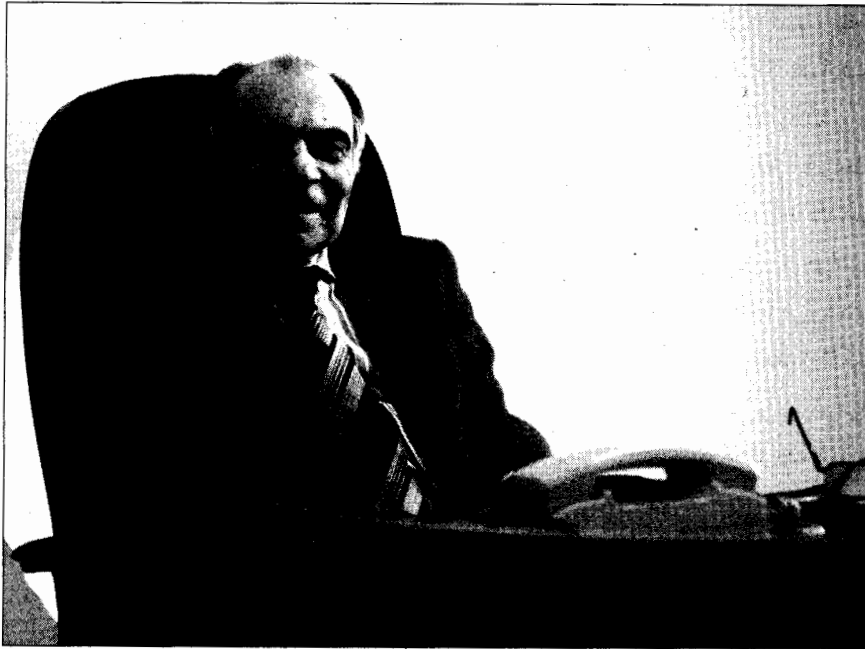
قراردادیان (conventionalists) بودند که معتقد بودند پیوند بین لفظ و معنی کلمه یک پیوند طبیعی نیست بلکه پیوندی است قراردادی که منشأ آن را باید در تصادف، سنت و عواملی از این گونه جست و جو کرد.

امروز ما می‌دانیم که طرح سؤال به این صورت مطلق درست نیست که آیا رابطه بین لفظ و معنی کلمات رابطه‌ای قراردادی یا طبیعی است؛ یا به بیان دیگر، آیا کلمات زبان تیره‌اند یا شفاف. هر زبانی را که بررسی کنیم در واژگان آن کلماتی را خواهیم یافت که بین لفظ و معنی آنها کوچک‌ترین ارتباطی وجود ندارد، یعنی مطلقاً قراردادی و تیره هستند؛ از سوی دیگر در واژگان هر زبان کلماتی می‌توان یافت که لفظ و شکل ظاهری آنها، اگر نه کاملاً لااقل تا حدی، بیان‌کننده معنی آنهاست. بنابراین باید دید این القای معنایی از چه راه‌هایی صورت می‌گیرد و هر زبانی چگونه و تا چه اندازه از این راه‌ها استفاده می‌کند.

قسمت اعظم واژگان هر زبان را کلماتی تشکیل می‌دهند که ظاهر آن به هیچ وجه القاکننده معنی آنها نیست. این امر آن قدر بدیهی است که نیازی به استدلال ندارد. اگر جز این بود، یعنی اگر رابطه لفظ و معنی رابطه‌ای ذاتی بود، باید همه زبان‌ها برای نامیدن شیء یا پدیده خارجی واحدی یک کلمه واحد داشته باشند. در این صورت لازم نبود برای نامیدن، مثلاً، پناهگاهی که انسان برای خود می‌سازد در فارسی کلمه «خانه»، در عربی «بیت»، در انگلیسی house در فرانسه maison و در زبان‌های دیگر نام‌های دیگر وجود داشته باشد. بنابراین، در این که قسمت اعظم واژگان هر زبان را کلمات تیره تشکیل می‌دهند که رابطه لفظ و معنی در آنها صرفاً وضعی است، جای تردیدی نیست. ولی چنان‌که گفته شد، بعضی واژه‌ها نیز هستند که به‌نجوی القاکننده معنی خود هستند. این خاصیت القایی را انگیزش (motivation) می‌نامیم. در این مقاله از سه نوع انگیزش گفت‌وگو خواهد شد: انگیزش آوایی، انگیزش ساختی، و انگیزش معنایی.

انگیزش آوایی

انگیزش آوایی ویژگی آن دسته از کلماتی است که به آنها نام‌آوا (onomatopoeia) گفته می‌شود. نام‌آواها کلماتی هستند که تلفظ آنها تقلیدگونه‌ای است از صدایی که این کلمات به آنها دلالت می‌کنند. این نوع واژه‌ها در واژگان همه زبان‌ها یافت می‌شوند. به عنوان مثال در فارسی می‌توان واژه‌های زیر را نام برد: شُرْشُر، خِش‌خِش، وَغْوَغ، وَزوز، هِرهر و کِرکِر، فِس‌فِس، غُرْغُر، نِق‌نِق و بسیاری واژه‌های دیگر. نام‌آواها از روی الگوهای خاصی ساخته می‌شوند و این الگوهای ساختی در اکثر زبان‌هایی



• دکتر محمدرضا باطنی (عکس از: ستاره سلیمانی)

که بررسی شده‌اند وجود دارند، ولی ممکن است زبانی از یک الگوی ساختی بیش از الگوهای دیگر استفاده کند. چنان‌که از مثال‌های بالا فهمیده می‌شود، زبان فارسی از تکرار یک هجا (reduplication) در ساختن نام‌آواها فراوان استفاده می‌کند.^(۱) از نام‌آواها در زبان فارسی فعل نیز ساخته می‌شود. گاهی هر دو جزء در ساختمان فعل وارد می‌شوند، مانند «غرغر کردن» و گاهی یکی از آنها، مانند «غر زدن». گاهی از آنها فعل بسیط نیز ساخته می‌شود. مانند «غریدن». نمونه‌های دیگر عبارتند از: وغ و غ کردن، وغ زدن؛ نق نق کردن، نق زدن؛ فین فین کردن، فین کردن (با اختلاف معنی). زبان فارسی برای ساختن نام‌آواها از الگوهای دیگری نیز استفاده می‌کند. گاهی بین دو هجا، مصوت /o/ که در خط به صورت «و» ظاهر می‌شود واسطه می‌شود، ولی در گفتار تند این مصوت اغلب حذف می‌شود، مانند: ونگ و ونگ، لک و لک

(۱) تکرار یک هجا یا تکرار یک واژه یکی از راه‌های واژه‌سازی در فارسی است و منحصر به ساختن نام‌آواها نیست. مثال‌های زیر از این مقوله است. نرم‌نرم، گرم‌گرم، رفته‌رفته، داغ‌وداغ، ذره‌ذره، کم‌کم، خرده‌خرده، شوخی‌شوخی، آهسته‌آهسته، یواش‌یواش، تندتند، تر و تر، خشک‌وخشک. به‌طوری که مشاهده می‌شود گاهی مصوت /o/ که در خط به صورت «و» نوشته می‌شود بین این دو عنصر واسطه می‌شود، مانند: تر و تر؛ گاهی نیز مصوت /a/ که در خط به صورت «الف» ظاهر می‌شود بین دو جزء واسطه می‌شود، مانند: سراسر، دمدام، رویارویی، بینابین. از الگوی تکرار در زبان بچگانه نیز فراوان استفاده می‌شود، مانند: به‌به، قاقا، چوچو، توتو، تاتی، تی‌تیش و بسیاری دیگر.

و بسیاری دیگر که ممکن است بدون ُ تلفظ شوند. یکی دیگر از الگوهای معمول این است که مصوت هجای دوم نسبت به مصوت هجای اول تغییر می‌کند: شارت و شورت، هارت و هورت، زاغ و زوغ، نق و نوق، وغ و ووغ، تق و توق و بسیاری دیگر. یکی دیگر از الگوها این است که صامت آغازی در هجای دوم نسبت به صامت قرینه در هجای اول تغییر می‌کند، مانند: جَلَز و وَلَز، جیر و ویر و امثال آن.

عده‌ای از معناشناسان به نوعی دیگر از انگیزش آوایی اشاره کرده‌اند که در آن رابطه بین لفظ و معنی پوشیده‌تر و اثبات آن متناسباً مشکل‌تر است. در این نوع انگیزش، تلفظ کلمه تقلید صدایی نیست که کلمه به آن دلالت می‌کند، بلکه وجود برخی از صداها (واچ‌ها) در ترکیب لفظی کلمه به وجود خصوصیتی در مدلول آن کلمه دلالت می‌کند. مثلاً ادعا شده که در بسیاری از زبان‌های گوناگون در صفاتی که معنی «خردی یا کوچکی» دارند مصوت /i/ وجود دارد: در انگلیسی thin؛ slim؛ little؛ در فرانسه petit؛ در ایتالیایی piccolo؛ در رومانیایی mic؛ در لاتین minor؛ minimus؛ در یونانی micrós؛ در مجارستانی pici kis؛ در فارسی «ریز»، «ریزه» و مانند آن. اگرچه این ادعاها را نمی‌توان یکباره بی‌اساس خواند، ولی در پذیرفتن آنها نیز باید بسیار محتاط بود زیرا نمونه‌های عکس هم برای آنها می‌توان یافت. مثلاً دلالت مصوت /i/ به کوچکی در مورد big و small در انگلیسی نه تنها صادق نیست بلکه برعکس است. فقط به عنوان سؤال می‌توان مطرح کرد که آیا انگیزشی وجود دارد که در فارسی کلماتی مانند تپل، کپل، خپل، کُپل، کُبه و برخی دیگر که همه دارای صدای «پ» هستند به چیزهایی دلالت می‌کنند که می‌توان گفت صفت چاقی درباره آنها صادق است؟ شاید عده‌ای گرایش داشته باشند که به این سؤال و نظایر آن جواب مثبت بدهند ولی میزان آگاهی ما فعلاً اجازه نمی‌دهد که در این گونه مسائل با قطعیت نظری ابراز کنیم.

بعضی از شاعران و نویسندگان نثر ادبی آگاهانه یا ناآگاه از کلمات نام‌آوا برای تشدید اثر عاطفی شعر یا نوشته خود استفاده می‌کنند. مثلاً فردوسی از تأثیر آوایی فعل غریدن در توصیف صحنه‌های نبرد فراوان استفاده می‌کند:

بغرید بغریدن چو پلنگ...

بغرید چو رعد بر کوهسار...

چو ابر بهاران بغرید گیو...

همچنین از چکاچاک که کلمه‌ای است نام‌آوا و از صدای به هم خوردن شمشیر گرفته شده فراوان استفاده می‌کند:

بیامد ز قلب سپاه اردشیر چکاچاک شمشیر و باران تیر
چکاچاک برخاست از هردوسی زخون شده همه رزمگه همچو جوی

همچنین شاعران و نویسندگان نثر ادبی از تأثیر آوایی بعضی صداهای زبان برای تشدید اثر عاطفی شعر یا نثر خود ماهرانه استفاده می‌کنند. مثلاً فردوسی از اثر آوایی صدای «ر» مخصوصاً «ر» غلطان یا مشدد در قالب کلماتی چون ببرید، بدرید، و مانند آن، حتی در جاهایی که سخن از بریدن و دریدن واقعی نیست، فراوان استفاده می‌کند:

یکی نعره زد در میان گروه که گفتی بدرید دریا و کوه
بدرید چنگ و دل شیر نر عقاب دلاور بپفکند پر
بدرزد دل شیر و چرم پلنگ هرآنکه که گرز تو بیند به چنگ

استفاده فردوسی از اثر آوایی صداهای زبان منحصر به صدای «ر» نیست؛ به نظر می‌رسد که در مصرع اول این بیت معروف از اثر آوایی «ش» استفاده کرده است:

شبی چون شبه روی شسته به قیر نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر

حافظ نیز از تأثیر آوایی بعضی صداها در شعرهای خود استفاده کرده است. مثلاً از تکرار صدای «س» در بیت زیر استفاده شده است:

رشته تسبیح اگر بگست معذورم بدار دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود

و باز از تکرار «س» در مصرع اول بیت زیر بهره گرفته شده است:

حضور مجلس انس است و دوستان جمعند وان یکاد بخوانید و در فراز کنید

و از تکرار صدای «ش» در مصرع اول بیت زیر:

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغمارا

لازم به یادآوری است که هرگز گفته نشد که سر هنری اشعار فردوسی یا حافظ صرفاً مربوط به استفاده از اثر آوایی پاره‌ای صداهاست، بلکه گفته شد که بعضی شاعران از تأثیر آوایی پاره‌ای صداها برای تشدید اثر عاطفی شعر خود ماهرانه استفاده می‌کنند. در اینجا می‌توان این سؤال را مطرح کرد: اگر نام‌آواها کلماتی هستند که تلفظ آنها تقلیدی است از صداهایی که این کلمات به آنها دلالت می‌کنند، از آنجایی که این

صداها در همه جا یکسان هستند آیا کلمات نام آوا نیز در همه زبان‌ها شکل یکسان دارند؟ پاسخ این سؤال منفی است. بسیاری از کلمات نام آوا (یا آواسان) در زبان‌های گوناگون با هم شباهت‌هایی دارند، ولی به هیچ وجه یکسان نیستند. یکی از نمونه‌های جالب، اسم‌گذاری پرنده‌ای است به نام فاخته که به اعتبار شباهت با آوازی که می‌خواند آن را کوکو می‌نامند. خیام در رباعی زیبایی صدای فاخته را چنین توصیف می‌کند:

آن قضر که بر چرخ همی زد پهلوی بر درگه او شهان نهادندی رو
دیدیم که بر کنگره‌اش فاخته‌ای بنشسته همی گفت که کوکو کوکو

این پرنده در بسیاری از زبان‌های دیگر نیز نام‌هایی دارد که به کوکو بسیار نزدیک است: در انگلیسی cuckoo، فرانسه coucou، اسپانیایی cuculillo، ایتالیایی cuculo، رومانیایی cucu، لاتین cuculus، آلمانی kuckuck، روسی kukushka، یونانی kókkyx و غیره. حتی در بعضی زبان‌های غیرهندواروپایی نیز این تشابه وجود دارد: در مجارستانی kakuk، فنلاندی kākī این بهترین مثالی است که زبان‌شناسان برای نشان دادن تشابه نام آواها در زبان‌های گوناگون توانسته‌اند ارائه کنند. به‌طوری که مشاهده می‌شود، تشابه بین نام آواها، با وجود تفاوت‌هایی که دارند - کاملاً چشمگیر است. از سوی دیگر نام آواهایی هستند که در زبان‌های مختلف کوچک‌ترین تشابهی با هم ندارند. مثلاً صدای سگ را در انگلیسی bow-wow می‌گویند در حالی که آن را در فارسی واغ‌واغ^(۱) می‌نامند که کوچک‌ترین وجه مشترکی ندارند. ولی میزان تشابه نام آواها در زبان‌های گوناگون معمولاً جایی بین این دو حد قرار می‌گیرد، یعنی بدون این که کاملاً برهم منطبق باشند در یک یا دو صدا (واج) با هم مشترکند. مثلاً صدای زنبور و حشرات مانند آن را در انگلیسی buzz می‌گویند، ولی این گونه صدا در فارسی وزوز نامیده می‌شود که هر دو در صدای «ز» مشترکند. یا کلمه‌ای که برای خرناس و خرناس کشیدن در زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی، هلندی، لاتین، فرانسه، اسپانیایی، روسی، مجارستانی و بسیاری زبان‌های دیگر به کار می‌رود همه دارای صدای «ر» هستند. نیز کلمه نام آوایی که برای غرش و غریدن در بسیاری از زبان‌ها، از جمله فارسی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی، به کار می‌رود دارای صدای «ر» می‌باشد. به‌طور کلی می‌توان این بحث را در دو نکته خلاصه کرد: (۱) نام آواها تقلید ناقصی از صداهای جهان بیرون هستند. (۲) هر زبانی به شیوه خاصی این

(۱) صدای سگ را «عوعو» نیز گفته‌اند «مه فشاند نور و سگ عوعو کند.» «عوعو» با bow-wow یقیناً تشابه صوتی دارد، ولی استنباط نگارنده این است که امروز عموماً صدای سگ را در فارسی، «واغ‌واغ» می‌گویند و «عوعو» برای صدای زوزه سگ و برخی حیوانات دیگر به کار می‌رود.

صداها را برای خود تقلید می‌کند؛ به بیان دیگر، حتی در مورد کلمات نام‌آوا نیز عامل قراردادی در پیوند لفظ و معنی دخالت دارد.

انگیزش صرفی یا ساختی

دسته دیگری از کلمات هستند که صورت صرفی یا اشتقاقی آنها تا حدی بیان‌کننده معنی آنهاست. مثلاً فرض کنید کسی برای اولین بار در زبان فارسی با واژه فروشنده روبه‌رو شود ولی از پیش معنی فروش و نقش دستوری پسوند -نده را بدانند. در این صورت با قطعیت می‌تواند معنی فروشنده را حدس بزند. به بیان دیگر، وقتی قاعده اشتقاق آموخته شده باشد و معنی اجزای سازنده نیز روشن باشد، معنی صورت‌هایی که به‌دست می‌آید قابل پیش‌بینی خواهد بود و به این اعتبار کلماتی را که دارای این‌گونه ساخت هستند می‌توان شفاف نامید. باید توجه داشت که انگیزش ساختی امری نسبی است زیرا کلماتی که از نظر ساختی شفاف هستند در آخرین تحلیل به عناصر تیره ختم می‌شوند که معنی آنها را باید از پیش دانست. در مثال بالا کلمه فروشنده شفاف است ولی فروش و -نده تیره هستند. کلمات ترکیبی نیز که از به هم پیوستن دو کلمه یا بیشتر ساخته شده‌اند اغلب شفاف هستند زیرا معنی آنها را از روی معنی اجزایشان می‌توان حدس زد، مانند: مسافرخانه، جاکتابی، جاسیگاری، خوش‌لباس، بداخلاق، و مانند آن. ولی بسیاری از کلمات ترکیبی نیز هستند که به علت فراموش شدن وجه تسمیه یا یا به سبب تغییرات آوایی حالت شفاف بودن خود را از دست داده‌اند. مثلاً گل‌گاوزبان برای اکثر فارسی‌زبانان نام گیاهی است جوشاندنی بدون این‌که بدانند این کلمه چطور ساخته شده است؛ یا برای بسیاری کلمه چاروادار دیگر شفاف نیست زیرا به علت تغییرات آوایی، عناصر سازنده آن که «چار پادار» است موجودیت مستقل خود را از دست داده‌اند.

از مثال فروشنده - که از ترکیب ماده مضارع و پسوند -نده ساخته شده و مانند نمونه‌های مشابه خود همیشه به انجام‌دهنده فعل دلالت می‌کند - نباید چنین استنباط کرد که الگوهای ساخت واژه و ارتباط آنها با معنای آنها که از آن الگوها فهمیده می‌شود همیشه از «قانون‌های» بی‌چون و چرایی پیروی می‌کند؛ به بیان دیگر، در ساخت واژه و معنایی که با آن ملازمه دارد - مانند جنبه‌های دیگر زبان - بی‌نظمی‌هایی مشاهده می‌شود. مثلاً بر قیاس کلماتی چون فندق‌شکن، یخ‌شکن، قندشکن، موج‌شکن و نظایر آن، انتظار می‌رود که هیزم‌شکن نام ابزاری باشد که با آن هیزم می‌شکنند، ولی می‌بینیم که چنین نیست: هیزم‌شکن نام شخصی است که هیزم می‌شکند و ابزار هیزم‌شکنی را در فارسی تبر می‌گویند.

البته هیزم شکن تنها مورد از این مقوله نیست که بر شخص فاعل دلالت می کند و نه بر ابزار فعل. کلماتی مانند خانه دار، سخنگو، کارفرما، ماشین پا و گروه کثیری دیگر که همه ظاهراً دارای ساخت واحدی هستند (یعنی از ترکیب یک اسم با ماده مضارع درست شده اند) به فاعل اشاره می کنند و نه به ابزار فعل. این دو دسته اسم، چه آنهایی که نام ابزار هستند (که علاوه بر مثال های قبلی می توان ده ها مثال دیگر نیز از آنها ذکر کرد: گل گیر، مداد تراش، زمین شور، مداد پاک کن، در باز کن و...) و چه آنهایی که صفت یا نام شخص هستند (که می توان مثال های فراوان دیگری نیز برای آنها ذکر کرد: نامه رسان، جواب گو، پیام بر، فرمانده، نان آور...) از راه گشتارها (یا تأویل های) مشابه از زیرساختی مشابه مشتق شده اند. مثلاً «یخ شکن» به عنوان نام ابزار و «نامه رسان» به عنوان نام فاعل (یا کنش ور) به ترتیب از جمله های زیرساختی «چیزی که یخ را می شکند» و «کسی که نامه را می رساند» به کمک گشتارهای زیر به دست آمده اند:

۱. گشتار حذف فاعل:

چیزی که یخ را می شکند ← یخ را می شکند

کسی که نامه را می رساند ← نامه را می رساند

۲. گشتار حذف «را»:

یخ را می شکند ← یخ می شکند

نامه را می رساند ← نامه می رساند

۳. گشتار حذف عناصر صرفی فعل:

یخ می شکند ← یخ شکن

نامه می رساند ← نامه رسان

یک گروه کلمات دیگر هستند که عیناً همین ساخت را دارند (یعنی از ترکیب اسم و ماده مضارع ساخته شده اند) ولی معنی آنها با دو گروهی که ذکر آنها رفت تفاوت فاحش دارد. به معنی این کلمات توجه نمایید: دستکش، دست نویس، گلوبند، روپوش، زیرپوش، روکش. این کلمات، برخلاف دو گروه بالا، معنی مفعولی دارند: مثلاً دستکش نام چیزی یا کسی نیست که دست را می کشد بلکه نام چیزی است که به دست کشیده می شود؛ گلوبند نام چیزی یا کسی نیست که گلو را می بندد بلکه نام چیزی است که به گلو بسته می شود. این کلمات با آن که روساختی همانند روساخت دو گروه بالا دارند، از راه گشتارهای متفاوتی از صورت زیربنایی دیگری مشتق شده اند. مثلاً برای گلوبند می توان جمله زیرساختی «چیزی که آن را به گلو می بندند» را فرض کرد و از راه گشتارهای زیر گلوبند را از آن به دست آورد:

۱. گشتار حذف مفعول:

چیزی که آن را به گلو می‌بندند ← به گلو می‌بندند

۲. گشتار حذف حرف اضافه:

به گلو می‌بندند ← گلو می‌بندند

۳. گشتار حذف عناصر صرفی فعل:

گلو می‌بندند ← گلویند

گاهی اتفاق می‌افتد که کلمه‌ای با این ساخت هم در معنی فاعلی یا ابزاری به کار می‌رود و هم در معنی مفعولی، مانند پایند که هم می‌تواند نام ابزاری باشد که پای را می‌بندد و هم نام کسی باشد که پای او بسته شده یا مجازاً گرفتار شده است. در این صورت باید گفت پایند نمای روساختی دو زیرساخت متفاوت است و ابهام آن نیز از همین جا ناشی می‌شود.^(۱)

نتیجه‌ای که از بحث بالا باید گرفته شود این است که اگرچه در اکثر موارد الگوهای ساخت واژه با معانی کاملاً مشخصی ملازمه دارند به طوری که از روی ساخت، معنی کلمه را می‌توان دریافت، ولی رابطه یک به یک بین این دو در همه موارد وجود ندارد و در این مورد نیز، مانند زمینه‌های دیگر زبان، بی‌نظمی‌هایی مشاهده می‌شود.

دیگر از نکاتی که در مورد کلمات تیره و شفاف باید به یاد داشت این است که واژه‌های قرضی اگرچه ممکن است در زبان قرض‌دهنده شفاف باشند، برای مردمی که آنها را قرض می‌گیرند عموماً تیره و فاقد انگیزش ساختی هستند، مگر برای کسانی که با قواعد اشتقاق در زبان قرض‌دهنده آشنا باشند. مثلاً شاید اکثر فارسی‌زبانانی که با قواعد اشتقاق در زبان عربی آشنایی ندارند ندانند که عطار با عطر، معلوم با علم، مدرسه با درس ارتباط ساختی دارند. گاهی اتفاق می‌افتد که به جای کلمات شفاف که در زبان بومی معنی ناخوشایندی دارند، اهل زبان ترجیح می‌دهند از کلمات قرضی استفاده کنند که معنی آنها صریح نباشد و در نتیجه ناخوشایندی آنها تا حدی در پرده بماند: مثلاً به جای مرده‌شور، غسال و به جای بچه انداختن، سقط جنین یا کورتاژ ترجیح داده می‌شود.

انگیزش ساختی منحصر به زبان‌هایی مانند فارسی نیست که در آنها عناصر سازنده واژه زنجیروار کنار هم قرار می‌گیرند. زبانی مانند عربی نیز که اشتقاق‌های آن از راه

(۱) همین ساخت می‌تواند با معنی مکانی به کار رود یعنی به مکان وقوع فعل دلالت کند، مانند راه‌رو، پیاده‌رو، شاه‌نشین و بسیاری دیگر، و نیز می‌تواند معنی زمانی داشته باشد، مانند برگریز، خروس‌خوان، سالگرد و بسیاری دیگر. ما از بحث این کاربردها و زیرساخت‌های آنها آگاهانه باز ایستاده‌ایم.

تغییراتی در درون کلمه صورت می‌گیرد، یا به بیان دیگر از راه وزن‌ها یا قالب‌های خاصی به دست می‌آید، از انگیزش ساختی فراوانی برخوردار است. از سوی دیگر زبانی مانند چینی که اکثر واژه‌های آن صورت بسیط دارند و از یکدیگر مشتق نمی‌شوند از انگیزش ساختی بسیار کمی بهره‌مند است.

میزان انگیزش ساختی در واژگان یک زبان از یک طرف مربوط به امکاناتی است که ساختمان زبان در اختیار دارد و از سوی دیگر مربوط به میزان تمایل اهل زبان در بهره‌گیری از این امکانات است. مثلاً اگر واژگان زبان‌های آلمانی، انگلیسی و فرانسه با هم مقایسه شود، به راحتی می‌توان نشان داد که میزان کلمات شفاف که دارای انگیزش ساختی هستند در واژگان زبان آلمانی بیشتر از آن است که در واژگان زبان‌های انگلیسی یا فرانسه یافت می‌شود. چنان‌که گفته شد، این صرفاً به علت امکانات بیشتر زبان آلمانی نیست، بلکه به سنت و گرایش آلمانی‌زبانان نیز مربوط می‌شود. مثلاً زبان آلمانی برای اکثر اصطلاحات علمی از راه اشتقاق یا ترکیب از عناصر بومی خود واژه ساخته است که بسیاری از آنها به جای اصطلاحات علمی و برخی دیگر مترادف با آنها به کار می‌روند. به عنوان مثال برای هیدروژن *Wasserstoff* ساخته شده که ترکیبی است از *Wasser* به معنی آب و *Stoff* به معنی جوهر یا ماده. در زبان فارسی با آن‌که امکانات سازندگی وجود دارد، متأسفانه مقاومت روانی در برابر واژه‌سازی بسیار نیرومند و بازدارنده است. مثلاً فرض کنید که از روی انگاره زبان آلمانی برای هیدروژن در فارسی واژه «آب‌مایه» یا «آب‌بن» یا چیزی نظیر آن پیشنهاد شود. در این صورت بلوایی به راه خواهد افتاد که تجسم آن برای ما دشوار نخواهد بود. به طور کلی می‌توان گفت که هرچه میزان واژه‌های قرصی در واژگان یک زبان بیشتر باشد، شفافیت واژگان آن زبان کمتر است. تیره شدن واژگان یک زبان دو نتیجه نامطلوب به دنبال خواهد داشت: از یک سو باعث زنگ‌خوردگی و فرسودگی ابزارهای واژه‌سازی در زبان می‌شود و به نوعی تنبلی ذهنی و مقاومت منفی در میان اهل زبان می‌انجامد که توأم کار واژه‌سازی برای مفاهیم و پدیده‌های تازه را با دشواری مواجه می‌کند، و از سوی دیگر کار یادگیری واژگان زبان را چه برای اهل زبان و چه برای خارجیانی که بخواهند آن زبان را بیاموزند مشکل‌تر می‌کند. واژه‌های عربی در فارسی بدون تردید به غنای واژگان فارسی کمک کرده است و انکار این امر انکار یک حقیقت مسلم است. ولی زبان عربی یک زبان بزرگ نیز برای فارسی داشته است: چون منبع آماده‌ای بوده، در گذشته هروقت به واژه تازه‌ای نیاز داشته‌ایم بی‌دریغ دست به سوی آن دراز کرده‌ایم و زحمت واژه ساختن را به خود نداده‌ایم. در نتیجه امروز ابزارهای واژه‌سازی و مخصوصاً روحیه واژه‌سازی در فارسی سخت زنگار گرفته است.

انگیزش معنایی

انگیزش معنایی در آن دسته از کلمات وجود دارد که ارتباط معنایی آنها با کلمات دیگر به روشن شدن معنی آنها کمک می‌کند، یا به بیان دیگر، از راه ارتباط معنایی با کلمات دیگر شفاف می‌شوند. به‌طور کلی انواع کاربردهای مجازی کلمه را می‌توان در این گروه قرار داد. برای ذکر نمونه‌هایی از استعمال مجازی کلمات لازم نیست، چنان که مرسوم است، به دیوان شعرا و شواهد دور از ذهن متوسل شویم. زبان روزمره ما - مثل زبان‌های دیگر - پر است از این گونه نمونه‌ها.

یکی از کاربردهای مجازی زبان که به انگیزش معنایی می‌انجامد استعاره است. استعاره یعنی استعمال کلمه در مفهومی غیر از آنچه معمولاً به آن دلالت می‌کند؛ به بیان دیگر، یعنی عاریه گرفتن کلمه برای مفهوم یا برای نامیدن پدیده‌ای تازه که با مفهوم اصلی وجه تشابهی دارند^(۱). مثلاً در ترکیبات **بال هواپیما**، **شمع اتومبیل**، **تاج خروس**، **پروانه موتور**، **شجره‌نامه**... کلمات **بال**، **شمع**، **تاج**، **پروانه**، **شجره** به صورت استعاره به کار رفته‌اند و استعاره آنها بر پایه تشابه این مفاهیم تازه با مفاهیم اصلی این کلمات قرار گرفته است. گاهی ممکن است استعاره‌ای روی استعاره دیگر بنا شود، مانند **گل تاج خروس** که استعاره‌ای است ثانوی و بر استعاره **تاج خروس** بنا شده است. استعاره ممکن است بر پایه تشابهی فرضی و غیرواقعی بنا شود؛ مانند، تجربه تلخ، پنجه مرگ و غیره.

بعضی کلمات ممکن است از انگیزش ساختی و معنایی هر دو برخوردار باشند. مثلاً پسوند -e/ که در خط فارسی به صورت‌های غیرملفوظ نوشته می‌شود به دنبال بسیاری از کلمات می‌چسبد و معنی مانند به آنها می‌بخشد، مانند: پا، پایه؛ دست، دسته؛ دهان، دهانه؛ دامن، دامنه؛ دماغ، دماغه؛ لب، لبه؛ چشم، چشمه؛ زبان، زبانه؛ و بسیاری دیگر. این کلمات به اعتبار ساختشان دارای انگیزش ساختی هستند ولی در عین حال معنی استعاری نیز دارند؛ مثلاً دهانه به اعتبار ساخت یعنی چیزی شبیه به دهان ولی مجازاً یعنی مدخل؛ همچنین چشمه به اعتبار ساخت یعنی چیزی شبیه به چشم ولی مجازاً یعنی جای درآمدن آب. مثال دیگر ماهیچه است. این کلمه از

(۱) استعاره را نباید با تشبیه اشتباه کرد اگرچه مفهوم آنها به یکدیگر نزدیک است و گاهی مرز آنها را به دقت نمی‌توان تعیین کرد. مثلاً در هر مصرع این شعر سعدی یک تشبیه وجود دارد: رُخت چون برگ گل زیباست می‌دانم که می‌دانی / دو چشمت نرگس شهلاست می‌دانم که می‌دانی. هر تشبیه اصولاً چهار جزء دارد: در مصرع اول رُخت مشبه، برگ گل مشبهه، زیبایی وجه شبه، و چون ادات تشبیه است. گاهی ممکن است وجه شبه و ادات تشبیه حذف شوند چنان که در مصرع دوم رخ داده است: دو چشمت مشبه، نرگس شهلا مشبهه. در استعاره معمولاً مشبه نیز حذف می‌شود و مشبهه به جای آن می‌نشیند و به تنهایی ذکر می‌شود؛ مانند نرگس در این شعر حافظ: نرگش عربده‌جو و لبش افسوس‌کنان.

ترکیب ماهی و پسوند چه ساخته شده و به اعتبار ساخت یعنی ماهی کوچک، ولی به اعتبار شباهت تقریبی عضله با ماهی کوچک، ماهیچه معنی استعاری دارد و به معنی عضله به کار می‌رود. جالب توجه است که در زبان لاتین نظیر همین تحول معنایی رخ داده است. در لاتین mus به معنی موش است و musculus که مصغر آن است به معنی «موش کوچک» است. کلمه musculus مجازاً به معنی عضله به کار می‌رفت و صورت muscle در انگلیسی امروز (و با اختلاف تلفظ در فرانسه، ایتالیایی، اسپانیایی و غیره) یادآور همان استعاره است.

تلفیق انگیزش ساختی و معنایی ممکن است از نوع دیگر باشد. مثلاً شانه به سر نام پرنده‌ای است که کاکلی شبیه به شانه دارد و نام دیگر آن هدهد است. اصطلاح شانه به سر از نظر ساخت شفاف است ولی وقتی این نام که نام کاکل پرنده است برای نامیدن خود پرنده به کار می‌رود از نوعی مجاز استفاده می‌شود که آن را اطلاق جزء به کل می‌گویند و نمونه‌های آن در زبان فراوان است.

انگیزش آوایی، ساختی و معنایی قدر مطلق ندارد زیرا میزان آنها برای همه اهل زبان یکسان نیست. اصولاً حساسیت فرد نسبت به زبان و درجه آگاهی او از زبان خویش عامل مهمی در درک این انگیزش‌هاست. بسیاری از کلمات که برای اهل فن و تحصیل کرده‌ها شفاف هستند ممکن است برای مردم کوچه و بازار تیره باشند و هیچ گونه انگیزشی نداشته باشند.

از میان رفتن انگیزش ساختی

زبان دائماً در تغییر است. در نتیجه این تغییر ممکن است کلماتی که روزی شفاف بوده‌اند به کلمات تیره تبدیل شوند، یعنی انگیزش خود را از دست بدهند. این حالت ممکن است برای انگیزش آوایی، انگیزش ساختی و انگیزش معنایی پیش بیاید.

۱. از میان رفتن انگیزش آوایی

از میان رفتن انگیزش آوایی به علت تغییرات صوتی زبان است. تغییرات صوتی به صورت‌های گوناگون روی می‌دهد: ممکن است صدایی به کلی حذف شود، یا صدایی اضافه شود و یا صدایی به صدای دیگر تبدیل شود. این تغییرات اگر در ساخت آوایی کلمات نام‌آوا رخ دهد، موجب از دست رفتن انگیزش آوایی آنها می‌شود، یعنی باعث می‌شود که دیگر تقلید یا تقلیدگونه‌ای از صداهای جهان خارج نباشند. به عنوان مثال می‌توان کلمه barbaros را در یونانی قدیم ذکر کرد. این کلمه نام‌آوا بوده و یونانیان آن را در تقلید از سروصدای زبان‌های غیر یونانی که آنها را نمی‌فهمیدند، ساخته بودند

و برای نامیدن زبان‌های خارجی و خارجی‌ان به کار می‌بردند. این کلمه به صورت barbarus و به همین معنی در لاتین به کار رفته است. کلمات brave در انگلیسی، brave در فرانسه، brav در آلمانی، bravo در ایتالیایی و دیگر صورت‌های مشابه به احتمال قریب به یقین از راه تغییرات آوایی از barbarus لاتین مشتق شده‌اند، ولی دیگر نه اثری از انگیزش آوایی آنها باقی مانده و نه از معنی اصلی آنها. از طرف دیگر می‌بینیم که کلمات barbarous و barbaric در انگلیسی و barbare در فرانسه که بعدها از راه قرض مستقیم از لاتین گرفته شده‌اند، و نه از راه تحول طبیعی صداها، انگیزش آوایی و معنی اصلی خود را تا حدی حفظ کرده‌اند.

۲. از میان رفتن انگیزش ساختی

از میان رفتن انگیزش ساختی ممکن است به یکی از سه علت زیر باشد:

الف - تغییرات آوایی

تغییرات آوایی ممکن است عناصر سازنده واژه را به‌طوری دگرگون سازد که دیگر قابل تجزیه و تشخیص نباشد. مثلاً واژه شهرپور امروز عموماً برای فارسی‌زبانان انگیزش ساختی ندارد و فقط نام ماه ششم از ماه‌های دوازده‌گانه سال است. ولی این واژه در اوستا از دو جزء ترکیب شده و دارای انگیزش ساختی بوده است: xshathra-vairya به معنی «پادشاهی برگزیده».^(۱) همچنین واژه بهمن که نام ماه یازدهم سال است امروز انگیزش ساختی ندارد در حالی که در اوستا از دو جزء ترکیب شده و دارای انگیزش ساختی بوده است: vohu-manah به معنی «اندیشه نیک» و نیز نام شهر اصفهان امروز انگیزش ساختی ندارد، ولی وقتی سپاهان تلفظ می‌شده واژه‌ای شفاف بوده و انگیزش ساختی داشته است. املائی کلمه نیز که در آن «ص» جانشین «س» شده به تیرگی کلمه کمک کرده است. بر همین قیاس واژه سنگنجین امروز قابل تجزیه نیست و عناصر آن شناخته نمی‌شود، ولی این واژه معرب سنگنجین است که خود از ترکیب سک به معنی سرکه و انگجین به معنی عسل ساخته شده است. نام سکه‌ها و واحدهای پول به علت کثرت استعمال به سرعت دستخوش تغییر آوایی می‌شوند و انگیزش ساختی خود را از دست می‌دهند: «۲زاری»، «۵زاری»، «سناری» (sannari) نام سکه‌های «دو هزاری»، «پنج هزاری» و «صد دیناری» هستند که روزی رایج بوده‌اند.

(۱) نگاه کنید به پانویس دکتر محمد معین زیر واژه شهرپور در برهان قاطع. نگارنده در نوشتن این بخش از پانویس‌های دکتر معین در برهان قاطع به کرات استفاده کرده است.

ب - از استعمال افتادن اجزای سازنده کلمه

اگر اجزای سازنده کلمه‌ای دیگر به صورت فعال به کار نرود آن کلمه انگیزش ساختی خود را از دست خواهد داد و دیگر شفاف نخواهد بود. مثلاً کلمه نشستن از سه جزء $ni+sast+an$ ترکیب شده است. پیشوند $ni-$ به معنی «زیر، پایین» بوده است. نشستن به اعتبار ساخت خود در فارسی میانه (پهلوی) معادل است با فعل $to\ sit\ down$ در زبان انگلیسی. ولی چون $ni-$ به عنوان پیشوند در فارسی امروز دیگر سازنده نیست (و به احتمال قوی در پهلوی نیز چنین بوده است)، واژه نشست نیز برش‌پذیر نیست و فاقد انگیزش ساختی است. به عنوان مثال دیگر می‌توان کلمه «آبستن» را ذکر کرد. این کلمه در پهلوی به صورت $\hat{a}bustan$ بوده که خود از صورت باستانی $apucatanu$ مشتق شده و از سه جزء تشکیل یافته است: پیشوند $\hat{a}-$ نقش سازندگی خود را از دست داده به‌طوری که در پهلوی نیز معنی آن کاملاً مشخص نیست؛ جزء bus (مشتق از $puca$) به معنی «پسر، فرزند» بوده و tan (مشتق از $-tanu$) نیز معنی امروز خود «تن، بدن» را داشته است. بنابراین کلمه آبستن به اعتبار ساخت یعنی «فرزند در تن». ولی چون پیشوند $\hat{a}-$ دیگر سازندگی ندارد و bus نیز با تلفظ و معنی گذشته در فارسی امروز به کار نمی‌رود، در نتیجه واژه آبستن فاقد انگیزش ساختی است و تیره شده است.

۲۵

دیگر از پیشوندهایی که امروز باز شناخته نمی‌شوند $pa-$ (یا pat یا pad) است که در فارسی امروز به «به» تبدیل شده است. مثلاً این پیشوند را در آغاز واژه پدید ($pat-dit/ pa-dit$) می‌یابیم. درواقع معنی واژه پدید از روی ساخت قدیمی آن می‌شود «به دید» یعنی «آشکار»؛ ولی به علت ناشناخته بودن پیشوند $pa-$ کلمه پدید دیگر امروز انگیزش ساختی ندارد. همین پیشوند را در آغاز کلمه پنهان ($pa-nihan$) می‌یابیم. باز باید گفت معنی واژه پنهان از روی ساخت قدیمی آن می‌شود «به نهان» یعنی «نهفته»؛ ولی به علت ناشناخته بودن پیشوند $pa-$ این کلمه تیره شده است. این پیشوند در آغاز کلمه پنداشتن نیز وجود دارد. این کلمه از سه جزء تشکیل شده است: $pa-\hat{e}n-daštan$. معنی این کلمه از روی ساخت پهلوی آن می‌شود «به این داشتن» یعنی «گمان کردن، فرض کردن» ولی ناشناخته بودن پیشوند $pa-$ همراه با تغییرات آوایی به تیرگی این کلمه انجامیده است.

ممکن است یکی از دو جزء یک کلمه مرکب از استعمال بیفتد و منجر به تیرگی آن کلمه شود. مثلاً **شوربا** از دو جزء تشکیل شده است: **شور+با**. «با» در گذشته به معنی «آش» بوده و از این رو شوربا به معنی «آش شور» بوده است. ولی امروز «با» دیگر به معنی «آش» به کار نمی‌رود و در نتیجه شوربا نیز برای فارسی‌زبانان یکپارچه و فاقد انگیزش ساختی است.

پ - جوش خوردن عناصر سازنده کلمه

ممکن است عناصر سازنده کلمه به تنهایی زنده و فعال باشند ولی در بعضی موارد آن‌چنان به هم جوش خورده باشند که تجزیه آنها جز با موشکافی ممکن نباشد. مثلاً دیوانه از سه جزء دیو + ان (جمع) + ه (نسبت) ساخته شده است، ولی این عناصر آن‌چنان در این کلمه به هم جوش خورده‌اند که دیگر یکپارچه به نظر می‌رسند. یا در اصطلاح عزیز دُر دونه، کلمه دُر دونه از ترکیب دُر + دانه ساخته شده و به معنی «دانه دُر، گوهر یکتا، درّ بی‌همتا» است، ولی جوش خوردگی این اجزاء انگیزش ساختی آنها را از بین برده و باعث تیرگی کلمه شده است.

۳. از میان رفتن انگیزش معنایی

انگیزش معنایی یا تعبیر مجازی که در ساخت یک واژه یا ترکیب به کار رفته ممکن است به علت‌های گوناگون از میان برود و کلمه یا ترکیب تیره شود.

الف - تغییرات آوایی

تغییرات آوایی ممکن است یکی از این علت‌ها باشد. مثلاً کلمه شاه در بسیاری از ترکیبات مجازاً به معنی بزرگ به کار رفته است تا جایی که می‌توان گفت در این مورد نقش یک پیشوند را به عهده گرفته است: از این جمله‌اند کلماتی مانند شاه‌توت، شاه‌رگ، شاه‌راه، شاهکار و بسیاری دیگر. از آنجایی که در گفتار معمولاً صدای «ه» در پایان کلمه شاه در این نوع ترکیبات حذف می‌شود، در بعضی موارد اجزای سازنده کلمه دیگر از هم بازشناخته نمی‌شوند و آن نوع مجازی که در ساخت آن به کار رفته است نیز دیگر فهمیده نمی‌شود. مثلاً شاباجی از ترکیب شاه به معنی بزرگ و باجی که در ترکی به معنی خواهر است درست شده و مجازاً بر روی هم به معنی «خواهر بزرگ‌تر» است، ولی امروز به علت استعمال نشدن باجی در معنی خواهر و از طرف دیگر به علت حذف صدای «ه» از پیشوند شاه دیگر این معنی از آن فهمیده نمی‌شود و در نتیجه این تعبیر مجازی که روزی شفاف بوده امروز تیره شده است. شادونه (شاه‌دانه) و شاتره (شاه‌تره) مثال‌های دیگری از همین مقوله هستند، زیرا بدون توجه به خط برای بسیاری از فارسی‌زبانان یکپارچه هستند. جالب این که تره (جزء دوم شاه‌تره) خود روزی دارای انگیزش ساختی و معنایی هر دو بوده است زیرا از ترکیب صفت تر با پسوند اسم ساز «ه» درست شده و در معنایی عام‌تر از امروز به کار می‌رفته و به معنی «سبزی» بوده است.

ب - فراموش شدن معنی حقیقی

اکثر کلمات زبان بیش از یک معنی دارند. معمولاً یکی از این معانی معنی حقیقی کلمه است و معانی دیگر در قیاس با آن مجازی شمرده می‌شوند. مثلاً معنی حقیقی کلمه بابا «پدر» است ولی دانش‌آموزان معمولاً به فراش یا سرایدار مدرسه نیز به‌خاطر سن و سال او و یا از روی محبت بابا می‌گویند که معنایی است مجازی برای این کلمه. یا امروز معنی حقیقی کلمه سیاه «رنگ مشکی» است، ولی سیاه مجازاً به معنی بد، زشت، شوم و مانند آن در ترکیبات به کار می‌رود، مانند: روسیاه، بازار سیاه، لیست سیاه، اعمال سیاه و بسیاری دیگر.

در مورد دو مثال بالا معنای حقیقی و معانی مجازی دوش به دوش هم به کار می‌روند. ولی گاه اتفاق می‌افتد که معنی حقیقی به تدریج فراموش می‌شود و یکی از معانی مجازی جای آن را می‌گیرد. مثلاً خواجه در قدیم به معنی بزرگ، سرور، رئیس و مانند آن بوده، ولی امروز به معنی مرد اخته است. این تحول معنایی را دکتر معین چنین بیان کرده است: «... خواجه در هر دو مورد به معنی بزرگ و سرور و صاحب است با این تفاوت که در مورد دوم در قدیم «خواجه‌سرا» می‌گفتند، یعنی بزرگ و سرور اندرون، و چون مرد نامحرم نمی‌توانسته است در حرم راه یابد در دستگاه‌های استبدادی قدیم مردانی را که باید برای خدمت تربیت شوند، خصی [اخته] می‌کردند. کم‌کم مردم در استعمال، لغت «سرا» را از دنبال خواجه انداخته و به همان لفظ خواجه اقتصار کرده‌اند و در اصطلاح عامه خواجه به معنی خصی شده...»^(۱) بنابراین تحول معنایی این کلمه را می‌توان چنین نشان داد:

خواجه (آقا، سرور، بزرگ) ← خواجه‌سرا (بزرگ و سرپرست حرم که اخته شده)
← خواجه (اخته).

نظیر همین تحول معنایی نیز در مورد کلمه مهتر رخ داده است. این کلمه که از ترکیب مه و تر ساخته شده در گذشته به معنی بزرگ‌تر بوده است، ولی امروز «کسی که در طویله خدمت و تیمار اسب‌ها را می‌کند»^(۲) گویند: این تحول چنین رخ داده که مجازاً به کسی که سرپرستی اسب‌ها را به عهده داشته و درواقع در این کار سمت «بزرگ‌تری» داشته نیز مهتر گفته‌اند. به تدریج از کاربرد کلمه مهتر در معنای حقیقی‌اش کاسته شده ولی معنای مجازی همچنان باقی مانده و کاربرد لفظ را به خود اختصاص داده است.

به عنوان مثالی دیگر می‌توان کلمه خدا را ذکر کرد. این کلمه قبل از اسلام به معنی پادشاه، صاحب، سرور و مانند آن بوده است. پس از ظهور اسلام خدا با گسترش

(۱) از پانویس دکتر محمد معین زیر واژه خواجه در برهان قاطع.

(۲) فرهنگ عمید.

معنایی در مفهوم الله عربی نیز به کار رفته است. ولی این معنای ثانوی به تدریج معنی اصلی را از میدان به در کرده و لفظ را به خود اختصاص داده است. امروز خدا در معنی پروردگار و الله به کار می‌رود و معنای اصلی ولی فراموش شده آن در کلماتی چون کدخدا و دهخدا باقی مانده است.

پ - فاصله افتادن بین معنی حقیقی و مجازی

گاهی یک کلمه در معنی حقیقی و مجازی خود هر دو به کار می‌رود ولی چون رابطه‌ای که بین آن دو معنی بوده تیره یا فراموش شده، یا به عبارت دیگر معنی حقیقی و معنی مجازی از هم دور شده‌اند، دیگر اهل زبان به سادگی نمی‌توانند بین آنها رابطه برقرار کنند. به عنوان مثال می‌توان کلمه خوار را ذکر کرد. امروز در لهجه اصفهان «خوار کردن مو» به معنی «شانه کردن مو» است و نیز «موی شانه‌کرده» را خوار می‌گویند. ظاهراً این معنی با معانی دیگر این کلمه چون «پست، ذلیل» ارتباطی ندارد. ولی این ارتباط آشکارتر می‌شود وقتی در نظر بگیریم که در گذشته خوار به معنی «ساده، نرم» نیز به کار می‌رفته است ولی رفته‌رفته این معنی ضعیف‌تر شده و جای خود را به دیگری داده است. این معنی قدیمی‌تر در این اصطلاح لهجه اصفهان باقی مانده است: بنابراین «خوار کردن مو» و «خوار کردن فرد» در گذشته ارتباط معنایی محکم‌تری داشته که از صفت نرمی و سادگی مایه می‌گرفته است.

می‌توان مثالی نیز از زبان ایتالیایی ذکر کرد. در ایتالیایی واژه *banc* به صورت مذکر *banco* به معنی «میز، پیشخوان و نیمکت» است و به صورت مؤنث *banca* به معنی «بانک، یعنی محل دادوستد و معاملات پولی» است. با اندکی دقت بین معانی دسته اول یعنی میز و نیمکت و پیشخوان می‌توان ارتباط برقرار کرد، ولی بین این حوزه معنایی و معنی دوم، یعنی محل معاملات پولی، ظاهراً نمی‌توان ارتباطی برقرار کرد. با وجود این، معنی دوم از راه کاربرد مجازی از معنی اول گرفته شده است. در قدیم صرافان ایتالیایی هنگام انجام دادن معاملات پولی پیشخوانی در جلو خود داشتند که دادوستد خود را روی آن انجام می‌دادند. به این پیشخوان *banco* گفته می‌شد که با *bench* در زبان انگلیسی هم ریشه است. رفته‌رفته *banc* علاوه بر معنی حقیقی خود مجازاً به معنی دادوستد پولی و صرافی نیز به کار رفت و این معنی مجازی با رونق یافتن معاملات پولی و بیمه و امور مربوط به آن هرچه بیشتر رایج شد تا جایی که همین واژه برای نامیدن مراکز و سازمان‌های بزرگی که بعداً برای این‌گونه معاملات به وجود آمدند نیز به کار رفت. بدین ترتیب نه تنها دو کلمه *banco* و *banca* در واقع یک کلمه است، بلکه معانی ظاهراً نامربوط آنها نیز با هم ارتباط

دارند و دومی از طریق نوعی کاربرد مجازی کلمه از اولی مشتق شده است، منتهی فاصله بین معنی حقیقی و معنی مجازی آنقدر زیاد شده که بدون اطلاعات تاریخی و ریشه‌شناسی پیوند آنها را نمی‌توان درک کرد. امروز کلمه بانک به معنی محل دادوستد پولی با جزئی اختلاف در تلفظ در اکثر زبان‌های اروپایی و غیراروپایی به کار می‌رود و خود ترکیبات و تغییرات مجازی خاص خود را پیدا کرده است، مانند بانک خون که مجازاً به معنی محلی است که خون در آنجا نگهداری می‌شود تا در موقع نیاز به مصرف برسد.

ریشه‌شناسی یا وجه اشتقاق عامیانه^(۱)

ریشه‌شناسی عامیانه تلاشی است غیرعلمی از سوی مردم غیرمطلع تا بین صدا و معنی کلمه رابطه برقرار کنند - رابطه‌ای از نوع اشتقاق، ترکیب یا مجاز - و از این راه کلمات تیره زبان را شفاف کنند. به بیان دیگر، مردم می‌کوشند به کلمات زبان انگیزش ساختی یا معنایی بدهند، انگیزشی که در واقع وجود ندارد. از این نظر گفته شد «تلاشی است غیرعلمی» که در برقرار کردن این رابطه از قواعد علمی تغییر صداها و تبدیل آنها به یکدیگر و به‌طور کلی از تحول واقعی زبان الهام گرفته نمی‌شود، بلکه از حدس و گمان و ذوق و استنباط شخصی بهره گرفته می‌شود که معمولاً بر واقعیت‌های تاریخی زبان منطبق نمی‌گردند. وقتی گفته می‌شود «عامیانه» منظور این نیست که فقط مردم عامی به این نوع ریشه‌سازی دست می‌زنند، زیرا بسیاری از افراد تحصیل کرده و حتی بعضی «لغت‌شناسان» نیز به این «بیماری» دچار می‌شوند؛ بلکه منظور از اطلاق لفظ عامیانه در اینجا تأکید روی جنبه غیرعلمی آن است. مثلاً مؤلف برهان قاطع برای بسیاری از لغات وجه اشتقاق عامیانه به دست داده است. برای نمونه، در زیر واژه خدا چنین می‌نویسد: «و مخفف خود آ هم هست. یعنی شخصی که خود آمده است.» این ریشه‌شناسی عامیانه است زیرا خدا از صورت پهلوی «خودای» xwaday آمده و عناصر آن در آن مرحله طوری به هم جوش خورده بوده که دیگر برای اهل زبان باز شناخته نمی‌شده است. با توجه به عناصر سازنده آن در دوره‌های قدیم‌تر می‌توان گفت که xwa جزء اول آن با خود رابطه دارد ولی جزء دوم آن day با آمدن هیچ ارتباطی ندارد بلکه با توانستن هم‌ریشه است.

به عنوان مثال دیگر از برهان قاطع می‌توان کلمه اردشیر را ذکر کرد. مؤلف در زیر این واژه می‌نویسد: «...گویند چون جدش گشتاسب او را بسیار دلیر و شجاع دید، بدین نام موسوم ساخت، و معنی ترکیبی آن شیر خشمناک است، چه ارد به

1) popular etymology

معنی قهر و خشم نیز آمده است.» دکتر معین در حاشیه می‌نویسد که این وجه اشتقاق عامیانه است «چه این نام در پارسی باستان artaxshathra (ارته یا ارده مقدس، و خشتره یا شهر به معنی شهریار) یعنی شهریار مقدس است و همین نام در توریه artaxshathra و در پهلوی artaxshir و در فارسی اردشیر شده....»
ریشه‌شناسی عامیانه از لحاظ تأثیری که روی جنبه‌های گوناگون زبان دارد انواعی پیدا می‌کند:

۱. معنایی محض: و آن در صورتی است که تأثیر این نوع ریشه‌شناسی فقط به حوزه معنایی کلمه محدود شود و در صورت آن تغییری ندهد. دو مثالی که در بالا ذکر شد، از این مقوله‌اند. نام مکان‌ها چون عموماً قدیمی هستند و اکثر وجه تسمیه و سابقه تاریخی آنها فراموش شده است، فراوان در معرض این نوع ریشه‌شناسی قرار می‌گیرند. تبریز را بعضی مرکب از تب و ریز می‌دانند، یعنی جایی که تب انسان می‌ریزد و بیماری او خوب می‌شود! همدان را بعضی مرکب از همه و دان می‌دانند، یعنی جایی که مردم آن همه دانا هستند! بیستون - نام کوه معروف - را بعضی مرکب از بی و ستون می‌دانند، یعنی بدون ستون، در حالی که این کلمه از «(بغ + ستان، ادات مکان) یعنی محل خدا» ترکیب شده و صورت فارسی باستان آن baghistana می‌باشد: «در مفاتیح‌العلوم نام پارسی آن بغستان و در معجم‌البلدان بهستان و برخی از دانشمندان عرب بهستون یاد کرده‌اند»^(۱) که با تغییرات آوایی بعدی به صورت بیستون درآمده است. بعضی مردم سمرقند را مرکب از سمر و قند و جزء دوم آن را به معنی «قند و شکر» می‌دانند، در حالی که «قند» در اینجا معرب کُند به معنی شهر است، همچنان که در تاشکند دیده می‌شود، و با قند خوراکی هیچ رابطه‌ای ندارد.

این نوع ریشه‌شناسی عامیانه منحصر به نام مکان‌ها نیست، بلکه در مورد واژه‌های عادی زبان نیز انجام می‌شود. بعضی مردم آفتابه را مرکب از آفتاب و پسوند «ه» می‌دانند، درحالی‌که وجه اشتقاق این کلمه به درستی معلوم نیست و احتمال می‌رود که از آب تابه باشد. یا بسیاری بیابان را مرکب از پیشوند بی به معنی «بدون» و آبان را به معنی «آباد، آبادی» می‌دانند. درحالی‌که این کلمه از صورت پهلوی viyapan به فارسی رسیده و وجه اشتقاق آن هم روشن نیست. یا برخلاف انتظار بعضی مردم، ناخدا از ترکیب پیشوند نا و خدا درست نشده، بلکه صورت کوتاه شده ناو خداست که معنی آن «خدای ناو» یا «صاحب کشتی» است.

۲. صوری و معنایی: و آن در صورتی است که تأثیر ریشه‌شناسی عامیانه علاوه بر معنا صورت کلمه را نیز تغییر دهد. مثلاً کلمه انگلیسی bridegroom «داماد» از

(۱) از پانویس دکتر معین زیر واژه بیستون در برهان قاطع.

brȳdguma در انگلیسی باستان آمده است که جزء اول آن brȳd به معنی «عروس» و جزء دوم آن guma به معنی «مرد» بوده است. سپس در مرحله‌ای از تحول زبان guma به معنی «مرد» از استعمال افتاد و در نتیجه جزء دوم این ترکیب تیره شد. در این وقت مردم از راه ریشه‌شناسی عامیانه groom به معنی «جوان» را که در زبان استعمال داشت با guma یکی دانستند و آن را جانشین guma کردند، در حالی که این دو کلمه از نظر تاریخی و وجه اشتقاق هیچ گونه ارتباطی با یکدیگر ندارند. بدین ترتیب ریشه‌شناسی عامیانه صورت و تا حدی معنی کلمه را دگرگون گردانید.

۳. **صوری محض:** و آن در صورتی است که ریشه‌شناسی عامیانه فقط صورت کلمه را تغییر دهد. مثلاً در زبان انگلیسی دو کلمه island و isle وجود دارد که هر دو به معنی «جزیره» هستند. این دو کلمه از نظر تاریخی و وجه اشتقاق هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند. ولی مردم از راه ریشه‌شناسی عامیانه این دو را مربوط دانسته و از روی قیاس isle که در املای آن s وجود دارد و در صورت iland که صورت نوشتاری این کلمه در انگلیسی میانه است بی‌جهت یک s وارد کرده‌اند و آن را به صورت island درآورده‌اند: در این مورد ریشه‌شناسی عامیانه در معنای کلمه تغییری وارد نکرده ولی صورت نوشتاری آن را تغییر داده است. به عنوان مثالی از فارسی می‌توان کلمه چوبدار را ذکر کرد. جزء اول این کلمه «چو» با «چو» در کلمه چوپان هم‌ریشه است و از صورت اوستایی «فشو» - fshu به معنی حیوان اهلی از قبیل گوسفند، گاو و مانند آن مشتق شده است. اضافه شدن «ب» در کلمه بر اساس ریشه‌شناسی عامیانه صورت گرفته است و هیچ توجیه اشتقاقی ندارد.

از آنجایی که لغات قرضی در زبان قرض‌گیرنده تیره هستند و مردم معمولاً به ساخت و تاریخ و وجه اشتقاق آنها آگاهی ندارند، در نتیجه فراوان در معرض ریشه‌شناسی عامیانه قرار می‌گیرند. مثلاً واژه hamburger «هامبرگر» در انگلیسی اصولاً به معنی «هامبورگی» است که تعلق به شهر هامبورگ را بیان می‌کند. این کلمه خود جانشین ترکیب Hamburger steak شده که معنی آن «استیک هامبورگی» بوده است. رفته‌رفته مردم با ریشه‌شناسی عامیانه هامبرگر را به دو جزء ham و burger تقسیم کردند و جزء اول آن را با ham انگلیسی به معنی «ژامبون» یکی دانستند و جزء دوم را به معنی نحوه تهیه و شکل عرضه کردن این غذا تعبیر کردند و سپس واژه‌های تازه‌ای مانند beefburger, doubleburger, cheeseburger و بعضی دیگر را از این راه ساختند. در زبان فارسی اصطلاح deluxe «دولوکس»

فرانسه دستخوش این نوع ریشه‌شناسی عامیانه شده است، بدین ترتیب که «دو» در اول آن را با عدد دو فارسی یکی دانسته‌اند. از اینجاست که بعضی مثلاً از «پیکان دولوکس» و «پیکان یک لوکس» صحبت می‌کنند. همین نوع تقطیع در مورد «دوبل» صورت گرفته است: دو+بل به معنی دو برابر. بر این اساس است که واژه «سوبل» به معنی «سه برابر» ساخته شده و اغلب هم «دوبل و سوبل» یا «دوبله و سوبله» با هم به کار برده می‌شوند. از همین مقوله است واژه دوقلو که از اصل ترکی است و از ترکیب «دوق» از مصدر دقماق به معنی زادن و «لو» علامت نسبت در ترکی درست شده است. ولی فارسی‌زبانان آن را به صورت «دو+قلو» تقطیع کرده‌اند و جزء اول آن را با عدد «دو» فارسی یکی دانسته‌اند و از روی الگوی آن سه قلو و چهار قلو و مانند آن را ساخته‌اند.

یادداشت

۱. در نوشتن این مقاله از کتاب زیر استفاده شده است:

Ullmann S., *Semantics*, Basil Blackwell, Oxford, 1962.